

پنجشنبه ۴ تیر ۱۳۹۴ • سال دوازدهم • شماره ۲۳۳۳ ۹	
روزنامه	
حوادث	
رقابت نفس گیر در سوریه	صفحه ۱۰
سالانه ۵۰ هزار نوزاد با نقص تکاملی در کشور متولد می‌شوند	صفحه ۱۱
بررسی مغز محور اعمال بی‌رحمانه «داعش»	صفحه ۱۲

نگاه
قتل بدون انگیزه در نوجوانی
حافظ باخغلی · روان‌پزشک

منبعی از خشونت در درون همه ما نهفته است که هرازگاهی تخلیه می‌شود. گاهی با خود فکر می‌کنیم این‌بار زیاد تند رفتیم و نباید تا این حد خشمکین می‌شدیم، اما گویی انگیزه‌های ناخودآگاه و آن غریزه درونی گاهی به ما گوش نمی‌کند و کار خود را انجام می‌دهد. خشونت از منظری «ذاتی» و از منظری دیگر، «آموختنی» است؛ البته جهان‌شمول‌بودن خشونت بین همه ملت‌ها و در همه زمان‌ها، بیشتر از ریشه‌دار و ذاتی‌بودن آن نشان دارد. معمولاً تاریخ برمیانی جنگ‌ها دوره‌بندی می‌شود و زمان‌های کمی که جنگی در کار نبوده است، به دوره‌های «پس از جنگ»، «پیش از جنگ» یا «بین دو جنگ» نام‌گذاری می‌شود. اگر بخواهیم واقع‌گرا باشیم، شاید ناگزیر از پذیرش این واقعیت تلخ باشیم که: «نمی‌توان آینده دنیا را بدون جنگ تصور کرد». نظریه‌های زیادی هم هستند که به «آموختنی»‌بودن خشونت تأکید دارند؛ به‌عنوان مثال آرمایش‌های «باندورا» نشان داده است کودکانی که بیشتر فیلم‌های خشونت‌آمیز می‌بینند، پرخاش‌گرت‌ر می‌شوند.

باندورا معتقد است خشونت از جامعه اکتساب می‌شود، البته این سؤال که چرا بعضی رفتارها آسان‌تر آموخته می‌شوند، انتقادی به این نظریه و مهر تأییدی بر ذاتی‌بودن خشونت است. خشونت چه ذاتی باشد چه آموختنی، بخشی از واقعیت انسانی ماست. یکی از رسالت‌های همه ادیان و تمدن‌ها مهار این اسب سرکش درون برای آزادکردن خشم است، حتی اگر بپذیریم خشونت امری ذاتی است، به معنی آن نیست که نمی‌توان آن را تعدیل یا مهار کرد. براساس نظریه‌های جدید، تعامل محیط و ژنتیک همه رفتارهای بیولوژیک و ذاتی قابلیت تغییر- و تعدیل دارند. یکی از واقعیت‌های خشونت این است که در کوتاه‌مدت سودمندی‌های زیادی دارد. واردشدن به مسیر قانون در همه‌جای دنیا زمان‌بر است، اما پرخاشگری سودمندی لحظه‌ای دارد، البته سودمندی لحظه‌ای به‌معنای نفی هزینه و پیامدهای منفی درازمدت نیست. هرچه یک جامعه قانون‌مندتر باشد سودمندی لحظه‌ای خشونت کمتر (هرچند هیچ‌وقت به صفر نمی‌رسد) و هزینه درازمدت آن بیشتر است.

انسان تنها موجودی است که می‌تواند از سودمندی لحظه‌ای به‌دلیل ترس از پیامدهای آینده صرف‌نظر کند. این نوع آینده‌نگری در هیچ حیوانی وجود ندارد. انسان‌ها ظرفیت پیش‌بینی آینده و محاسبه سود و زیان را در درازمدت دارند، به‌همین‌دلیل از منظر جرم‌شناسی انتظار می‌رود انسان‌ها برای هر اختلاف جزئی و کوچکی دست به قتل زنند و برای این‌ کار انگیزه خیلی قوی‌ای داشته باشند، البته این اصل عمومیت ندارد و موارد زیادی دیده شده است که به‌دنبال درگیری برای مسائل پیشی‌افزاده‌ای مانند جای پارک، قتل صورت گرفته است. تحلیل روان‌شناختی این‌گونه قتل‌ها به این صورت است که انسان‌ها در شرایط هیجانی ممکن است قدرت قضاوت و تدبیر و عاقبت‌اندیشی خود را از دست بدهند و دست به رفتارهای پیش‌بینی‌نشده بزنند. هرچقدر بی‌ثباتی روانی و شخصیتی در کسی بیشتر باشد، احتمال رفتارهای «تکانه‌ای» و پیش‌بینی‌نشده در او بیشتر می‌شود.

از این منظر، نوجوانان وضعیت دشوارتری دارند؛ لوب پیشانی مغز که مرکز قضاوت و تصمیم‌گیری است، در این سن به رشد کامل خود نرسیده، از طرف دیگر در نوجوانان هنوز احساس مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویبودن در برابر قانون به‌طور کامل شکل نگرفته، به‌همین‌دلیل گاهی ممکن است نوجوان بی‌هیچ دلیل و انگیزه مشخصی و بدون ترس از پیامدهای وخیم آینده، دست به قتل برند. افراد بزرگ‌سال به‌مرور زمان یاد گرفته‌اند منبع درونی خشونت‌شان را مهار کنند و از پیامدهای آن بترسند، اما این ترس و تدبیر هنوز در نوجوان ایجاد نشده است. براین‌مبنای، از دیدگاه روان‌شناختی، قتل بدون انگیزه توسط نوجوان فهم‌پذیر است.

گاهی در مصاحبه‌های دقیق روان‌پزشکی هیچ نشانه‌ای از یک اختلال اساسی روانی در یک فرد متهم‌به‌قتل، یافت نمی‌شود و متهم‌به‌قتل با طفره‌رفتن از بیان انگیزه درونی، گاهی به‌سادگی حکایت از آن دارد که اصلاً انگیزه‌ای در کار نبوده است. نوجوانان در گروه سنی آسیب‌پذیری هستند. آنها نیاز بیشتری به مشاوره‌های در دسترس، برخورد همدلانه و آموزش مهار خشم توسط کارشناسان دارند. وقّت آن است که سلامت روان نوجوانان را جدی‌تر بگیریم و درعین‌حال با گذاشتن حدموزهای منطقی (و البته نه سخت‌گیری‌های بی‌دلیل) قانون‌مندشدن را در آنها نهاده‌کنیم.



پنجشنبه ۴ تیر ۱۳۹۴ • سال دوازدهم • شماره ۲۳۳۳ ۹	
روزنامه	
حوادث	
رقابت نفس گیر در سوریه	صفحه ۱۰
سالانه ۵۰ هزار نوزاد با نقص تکاملی در کشور متولد می‌شوند	صفحه ۱۱
بررسی مغز محور اعمال بی‌رحمانه «داعش»	صفحه ۱۲

یادداشت
کشف انگیزه در جرائم اطفال
سارا نجیمی · وکیل دادگستری

آیا انگیزه ارتکاب جرم قتل در مجازات آن تأثیر دارد؟ اگر بخواهیم از دیدگاه قانون مجازات اسلامی به موضوع نگاه کنیم، انگیزه هیچ‌گونه تأثیری در تعیین مجازات قتل ندارد و تنها ممکن است موجب تخفیف مجازات شود؛ آن‌هم در برخی موارد مذکور در قانون.

مواد ۳۷، ۳۸ و ۳۹ قانون مجازات اسلامی به ذکر موارد تخفیف مجازات از آن می‌پردازد و تنها در بند پ ماده ۳۸ بیان می‌کند: از جهات تخفیف مجازات می‌توان موارد زیر را نام برد:
ب) اوضاع و احوال خاص مؤثر در ارتکاب جرم، از قبیل رفتار یا گفتار تحریک‌آمیز بزه‌دیده یا وجود «انگیزه شرافتمندانه در ارتکاب جرم».
پس قانون فقط در مواردی خاص انگیزه را آن هم اگر شرافتمندانه تشخیص داده شود، از علل موجبات تخفیف مجازات می‌داند.
معنای لغوی انگیزه سبب و علت آن چیزی است که کسی را به کاری برمی‌انگیزد و اصطلاحاً همان نفعی است که فاعل را ترغیب به ارتکاب جرم می‌کند اما زمانی که «فاعل جرم» که خود اقرار به جرم قتل می‌کند علت و انگیزه اصلی قتل را بیان نمی‌کند، آیا می‌توان قانون را لازم دانست که در جهت احراز و کشف انگیزه اصلی جرم تلاش کند؟ شاید این امر درخصوص فرد بالغی که با درنظرگرفتن تمامی عواقب و مسائل مرتبط با جرم دست به ارتکاب این عمل می‌زند، اندکی متفاوت باشد چون فرض بر این است که قدرت تشخیص و درک حرمت قتل از انگیزه و عواقب آن را دارد و اگر انگیزه‌ای شرافتمندانه داشته باشد، قطعاً برای تخفیف مجازات بیان می‌کند.

موضوع اصلی زمانی است که نوجوانی قتل، جسدی است که زیر ۱۸ سال دارد، جدای از اینکه به مسئله جرم قتل اذعان دارد و آیا پزشکی‌قانونی سلامت روان و مسائل خاص شخصیتی او را بررسی می‌کند. این پرسش اساسی مطرح می‌شود که آیا در قبال این «طفل» نیز نباید انگیزه اصلی را احراز کرد؟

با توجه به اینکه علت اصلی اینکه، قانون‌گذار انگیزه را در مجازات افراد بزرگسال بی‌تأثیر می‌داند و علت آن حفظ مصلحت اجتماع و تقدم آن بر منافع فردی است، در قبال نوجوان و اطفال زیر ۱۸ سال، قطعاً موضوع متفاوت است. خصوصاً اینکه با توجه به علم جرم‌شناسی اطفال درباره جرائم که در مورد ایشان رخ می‌دهد، اغلب سکوت می‌کنند و شاید سلا‌ها پس از آن‌که حادثه‌ای هولناک، جدی و عظیم در مورد ایشان رخ داد، لب به سخن بکشایند و درباره آن صحبت کنند.

آنها از قضاوت جامعه و اینکه مقصر دانسته شوند، به‌شدت می‌ترسند و حتی ترجیح می‌دهند به عنوان قاتل شناخته شوند تا اینکه به صراحت اعلام کنند به عنوان مثال مورد سوءاستفاده جنسی قرار گرفته‌اند.

ادامه در صفحه ۱۳



بررسی یک پرونده جنایی جنایت در نیمه‌شب انگیزه محسن از کشتن دوستش بعد از ۹ سال هنوز مشخص نشده است

برنج استفاده کرده‌اند. خواهر نتوانست دوام بیاورد و جانش را از دست داد اما نامزدش بعد از چند ماه نجات پیدا کرد و به زندگی‌اش ادامه داد. هنوز یک سال نشده بود که این داغ روی دل ما بود و همگی ناراحت بودیم. بهرام هم در آن زمان ۱۵ساله بود. خیلی بچه بود و اهالی محل را مقصر می‌دانست، فکر می‌کرد آنها باعث شده‌اند چنین اتفاقی بیفتد».

برادر بهرام ادامه می‌دهد: «موضوعی که بهرام به‌عنوان انگیزه مطرح کرده، اصلاً قابل قبول نبود به همین دلیل هم مأموران فکر می‌کردند او باید انگیزه‌ای دیگر داشته باشد ضمن اینکه ما رابطه خوبی با خانواده مقتول داشتیم تا اینکه مطلع شدیم بهرام ادعا کرده محسن قصد تعرض به او را داشته است البته این اصلاً برای ما قابل قبول نبود، چون محسن یک سال از بهرام بزرگ‌تر بود بنابراین

چنین اتفاقی دور از ذهن بود و در دادگاه هم این ادعا را قبول نکردند و رأی بر قصاص صادر شد».

بهرام اکنون هر دو انگیزه‌ای را که برای قتل مطرح کرده بود، رد می‌کند و می‌گوید: «وقتی گفته‌هایم را در مورد خودکشی خواهرم قبول نکردند، یک نفر در بازداشتگاه به من گفت اگر بگویم مقتول قصد داشت به تو تعرض کند، می‌توانی از قصاص نجات پیدا کنی من هم حرفش را باور کردم و این موضوع را گفتم. آن زمان خیلی ترسیده بودم. پدر و مادرم هم خیلی از دستم ناراحت بودند و من احساس تنهایی می‌کردم وقتی مسئله را مطرح کردم، بازپرس مرا به پزشکی قانونی فرستاد ضمن اینکه مقتول هم دراین‌خصوص بررسی و مشخص شد دروغ گفته‌ام و باز هم حرفم برایشان قابل باور نیست».

انگیزه بهرام از این قتل چه بود؟ این سؤالی است که بارها مأموران از او پرسیدند و نتوانستند به نتیجه برسند. متهم اکنون درباره انگیزه‌اش از قتل، می‌گوید: «من قصدی برای قتل نداشتم و قتل کاملاً اتفاقی بود. ما‌جرا از این قرار

بود که محسن به من گفت تلفن‌همراه خواهرت را سرِ جلسه امتحان بیاور تا بتوانیم تقلب کنیم. من گفتم نمی‌توانم این کار را بکنم و اگر راست می‌گویی تو موبایل بیاور، گفت چیزی را در باغ متروکه مخفی می‌کنم و اگر تو بتوانی آن را

نیمه‌شب برداری، من موبایل می‌آورم. اگر نتوانستی تو باید این کار را کنی. من از تاریکی خیلی می‌ترسیدم. او هم این را به‌خوبی می‌دانست».

متهم: من و محسن می‌دانستیم آن باغ متروکه است و به همین دلیل آنجا قرار گذاشتیم. بعد از آن وقتی به باغ رفتیم، من از ترس ضربه‌ای به او زدم. رابطه من و محسن خیلی صمیمی بود و من مادر او را خاله صدا می‌زدم. با هم مدرسه می‌رفتم و با هم برمی‌گشتیم هیچ دلخوری‌ای نیز از هم نداشتیم. روزی که خواهرم باغ را خریداری کرد، می‌دانستم دیر یا زود جسد بیرون خواهد آمد.

بهرام ادامه می‌دهد: «نیمه‌شب به باغ متروکه رفتم. نمی‌دانستم محسن آنجاست اما از ترس با خودم چاقو برده بودم تا اگر حیوانی وحشی به من حمله کرد از خودم دفاع کنم. من به آنجا رفتم، چون می‌دانستم نمی‌توانستم با خودم موبایل ببرم. وقتی به محل رسیدم و به جایی که محسن گفته بود، رفتم صدایی شنیدم و از ترس، چاقو را پرت کردم چاقو به سینه محسن برخورد کرد و تازه آن موقع بود که فهمیدم محسن را زده‌ام. کاری از دستم برنمی‌آمد و نمی‌توانستم او را نجات دهم چون درجا کشته شد بود ضمن اینکه می‌ترسیدم موضوع را به خانواده‌ام هم بگویم و از پدرم خیلی می‌ترسیدم به همین دلیل، او را در همان باغ دفن کردم. از شانسسی که داشتم چند ماه بعد خواهرم باغ را خریداری کرد. عذاب وجدان شدیدی که داشتم، باعث شد کاری کنم تا جسد بیرون بیاید. حرفی که حالا می‌زنم هم شاید برای دادگاه و کسانی که می‌شنوند، قابل قبول نباشد. اما انگیزه اصلی من همین بود. راستش را بخواهید من اصلاً نمی‌دانستم کاری که کردم چه مجازاتی دارد حتی تا دوسال بعد از اینکه زندان بودم هم نمی‌دانستم مجازات قصاص دارم. حکم را که دستم دادند، فهمیدم چه مجازاتی دارم. من واقعا بچه بودم و نمی‌دانستم چه کرده‌ام. اگر عقلم می‌رسید سر مسئله‌ای به این کوچکی دست به جنایت نمی‌زدم».

بهرام درباره روزهایی که در زندان می‌گذراند، توضیح می‌دهد: «باید روزها را یک‌جوری بگذرانم. خیلی از کسانی که زیر حکم اعدام هستند، اصلاً وضعیت خوبی ندارند و روحیه‌شان را باخته‌اند اما من سعی کردم مهارت‌هایی را که در زندان آموزش می‌دهند، یاد بگیرم. یاد خراطی تا مکانیکی همه دوره‌ها را رفته و همه چیز را یاد گرفته‌ام. ورزش می‌کنم و سعی می‌کنم حالم را بهتر کنم. زمانی که بازداشت شدم خیلی کوچک بودم هنوز صورت‌نم مویی نداشت و صدایم نازک بود اما حالا مرد بزرگی شده‌ام اصلاً نمی‌توان من را با حالا مقایسه کرد». بهرام یک بار پای چوبه‌دار رفته است. او می‌گوید هرچند از پای چوبه‌دار برگشته، اما انگار مرگ را به‌چشم دیده است. او می‌گوید: «سال ۹۲ یک ماه از تصویب قانون جدید مجازات اسلامی گذشته بود که مدیر زندان اسمم من را پشت بلندگو خواند. به دفتر مدیر رفتم و گفت حکمت تأیید شده و همه مراحل را برای اجرا گذرانده است و فردا صبح باید حکم اجرا شود. مدیر زندان گفت

شب از نیمه گذشته بود. دو نوجوان در تاریکی و سکوت روستا به سمت سرنوشتی تازه می‌رفتند؛ سرنوشتی تلخ. آن بامداد ۱۴ بهمن سال ۸۵، یکی از نوجوانان گیلانی قربانی شد و دیگری قاتل. پلیس جسد محسن را ۲۲ روز بعد در باغی پیدا کرد. باغ متعلق به یکی از نزدیکان بهرام بود. چرا محسن را کشته بودند؟ چه کسانی می‌توانستند به آن باغ رفت‌وآمد کنند؟ چه دشمنی‌ای ممکن بود میان خانواده بهرام و محسن وجود داشته باشد؟ اینها سؤالاتی بود که کارآگاهان دنبال جوابی برایشان می‌گشتند به همین دلیل خانواده بهرام تحت بازجویی قرار گرفتند. آنها باید می‌گفتند چطور متوجه وجود جسد در باغ شدند و چه کسانی به آنجا رفت‌وآمد داشتند؟ دراین‌میان، گفته‌های ضدونقیض بهرام، ظن مأموران را نسبت به او بیشتر کرد و وی که در آن زمان ۱۵ سال و شش ماه داشت، بازداشت شد.

ایسن آغاز پرونده‌ای بود که به صدور حکم قصاص برای بهرام منجر شد و وقتی تلاش‌ها برای جلب رضایت اولیای‌دم به جایی نرسید، متهم حتی پای چوبه‌دار نیز رفت اما حکم اجرا نشد و بهرام اکنون در زندان روزهای پراضطرابی را سپری می‌کند. دراین‌میان، گره‌ای که همچنان در این پرونده ناگشوده مانده، انگیزه بهرام از قتل است. هرچند بهرام بعد از اعتراف به قتل هیچ‌گاه ارتکاب این جرم را انکار نکرد، اما هنوز درباره انگیزه‌اش از این کار توضیحی قانع‌کننده نداده است.

برادر بهرام می‌گوید: «برای خودمان هم هنوز مشخص نیست که بهرام به چه دلیل دست به‌قتل زده است». او درباره روزی که متوجه شدند بهرام قاتل است می‌گوید: «باغ متروکه‌ای کنار خانه ما بود و خواهرم می‌خواست به اتفاق شوهرش آن باغ را بخرد و با هم در آنجا زندگی کنند. از پدرم خواست صاحب باغ را پیدا و درباره قیمت با او صحبت کند. پدرم هم قبول کرد و خلاصه اینکه بعد از چند بار رفت‌وآمد، باغ برای خواهرم خریداری شد. مدتی قبل از خریدن باغ، شایعه گم‌شدن محسن پیچیده بود. پدرمواد این پسرچه به پلیس خبر داده بودند و تلاش‌ها برای اینکه بتوانند محسن را پیدا کنند، به جایی نرسیده بود تا اینکه خواهرم باغ را خرید و هنگامی که داشتند آنجا را شخم می‌زدند، جسد بیرون آمد. اولین کاری که کردیم این بود که موضوع را به پلیس گزارش دادیم. هیچ‌کدام از ما فکر نمی‌کردیم بهرام این کار را کرده باشد چون هیچ مشکل و دشمنی‌ای با خانواده محسن نداشتیم بااین‌حال، از ما بازجویی کردند که این بازجویی‌ها منجر به بازداشت بهرام شد».

بهرام هرگز آن روز را فراموش نمی‌کند. او که حالا ۲۵ساله است، می‌گوید: «من و محسن می‌دانستیم آن باغ متروکه است و به همین دلیل آنجا قرار گذاشتیم. بعد از آن وقتی به باغ رفتیم، من از ترس ضربه‌ای به او زدم. رابطه من و محسن خیلی صمیمی بود و من مادر او را خاله صدا می‌زدم. با هم مدرسه می‌رفتم و با هم برمی‌گشتیم هیچ دلخوری‌ای نیز از هم نداشتیم. روزی که خواهرم باغ را خریداری کرد، می‌دانستم دیر یا زود جسد بیرون خواهد آمد.

بهرام ادامه می‌دهد: «نیمه‌شب به باغ متروکه رفتم. نمی‌دانستم محسن آنجاست اما از ترس با خودم چاقو برده بودم تا اگر حیوانی وحشی به من حمله کرد از خودم دفاع کنم. من به آنجا رفتم، چون می‌دانستم نمی‌توانستم با خودم موبایل ببرم. وقتی به محل رسیدم و به جایی که محسن گفته بود، رفتم صدایی شنیدم و از ترس، چاقو را پرت کردم چاقو به سینه محسن برخورد کرد و تازه آن موقع بود که فهمیدم محسن را زده‌ام. کاری از دستم برنمی‌آمد و نمی‌توانستم او را نجات دهم چون درجا کشته شد بود ضمن اینکه می‌ترسیدم موضوع را به خانواده‌ام هم بگویم و از پدرم خیلی می‌ترسیدم به همین دلیل، او را در همان باغ دفن کردم. از شانسسی که داشتم چند ماه بعد خواهرم باغ را خریداری کرد. عذاب وجدان شدیدی که داشتم، باعث شد کاری کنم تا جسد بیرون بیاید. حرفی که حالا می‌زنم هم شاید برای دادگاه و کسانی که می‌شنوند، قابل قبول نباشد. اما انگیزه اصلی من همین بود. راستش را بخواهید من اصلاً نمی‌دانستم کاری که کردم چه مجازاتی دارد حتی تا دوسال بعد از اینکه زندان بودم هم نمی‌دانستم مجازات قصاص دارم. حکم را که دستم دادند، فهمیدم چه مجازاتی دارم. من واقعا بچه بودم و نمی‌دانستم چه کرده‌ام. اگر عقلم می‌رسید سر مسئله‌ای به این کوچکی دست به جنایت نمی‌زدم».

بهرام درباره روزهایی که در زندان می‌گذراند، توضیح می‌دهد: «باید روزها را یک‌جوری بگذرانم. خیلی از کسانی که زیر حکم اعدام هستند، اصلاً وضعیت خوبی ندارند و روحیه‌شان را باخته‌اند اما من سعی کردم مهارت‌هایی را که در زندان آموزش می‌دهند، یاد بگیرم. یاد بگیرم. یاد خراطی تا مکانیکی همه دوره‌ها را رفته و همه چیز را یاد گرفته‌ام. ورزش می‌کنم و سعی می‌کنم حالم را بهتر کنم. زمانی که بازداشت شدم خیلی کوچک بودم هنوز صورت‌نم مویی نداشت و صدایم نازک بود اما حالا مرد بزرگی شده‌ام اصلاً نمی‌توان من را با حالا مقایسه کرد». بهرام یک بار پای چوبه‌دار رفته است. او می‌گوید هرچند از پای چوبه‌دار برگشته، اما انگار مرگ را به‌چشم دیده است. او می‌گوید: «سال ۹۲ یک ماه از تصویب قانون جدید مجازات اسلامی گذشته بود که مدیر زندان اسمم من را پشت بلندگو خواند. به دفتر مدیر رفتم و گفت حکمت تأیید شده و همه مراحل را برای اجرا گذرانده است و فردا صبح باید حکم اجرا شود. مدیر زندان گفت

شب از نیمه گذشته بود. دو نوجوان در تاریکی و سکوت روستا به سمت سرنوشتی تازه می‌رفتند؛ سرنوشتی تلخ. آن بامداد ۱۴ بهمن سال ۸۵، یکی از نوجوانان گیلانی قربانی شد و دیگری قاتل. پلیس جسد محسن را ۲۲ روز بعد در باغی پیدا کرد. باغ متعلق به یکی از نزدیکان بهرام بود. چرا محسن را کشته بودند؟ چه کسانی می‌توانستند به آن باغ رفت‌وآمد کنند؟ چه دشمنی‌ای ممکن بود میان خانواده بهرام و محسن وجود داشته باشد؟ اینها سؤالاتی بود که کارآگاهان دنبال جوابی برایشان می‌گشتند به همین دلیل خانواده بهرام تحت بازجویی قرار گرفتند. آنها باید می‌گفتند چطور متوجه وجود جسد در باغ شدند و چه کسانی به آنجا رفت‌وآمد داشتند؟ دراین‌میان، گفته‌های ضدونقیض بهرام، ظن مأموران را نسبت به او بیشتر کرد و وی که در آن زمان ۱۵ سال و شش ماه داشت، بازداشت شد.

ایسن آغاز پرونده‌ای بود که به صدور حکم قصاص برای بهرام منجر شد و وقتی تلاش‌ها برای جلب رضایت اولیای‌دم به جایی نرسید، متهم حتی پای چوبه‌دار نیز رفت اما حکم اجرا نشد و بهرام اکنون در زندان روزهای پراضطرابی را سپری می‌کند. دراین‌میان، گره‌ای که همچنان در این پرونده ناگشوده مانده، انگیزه بهرام از قتل است. هرچند بهرام بعد از اعتراف به قتل هیچ‌گاه ارتکاب این جرم را انکار نکرد، اما هنوز درباره انگیزه‌اش از این کار توضیحی قانع‌کننده نداده است.

برادر بهرام می‌گوید: «برای خودمان هم هنوز مشخص نیست که بهرام به چه دلیل دست به‌قتل زده است». او درباره روزی که متوجه شدند بهرام قاتل است می‌گوید: «باغ متروکه‌ای کنار خانه ما بود و خواهرم می‌خواست به اتفاق شوهرش آن باغ را بخرد و با هم در آنجا زندگی کنند. از پدرم خواست صاحب باغ را پیدا و درباره قیمت با او صحبت کند. پدرم هم قبول کرد و خلاصه اینکه بعد از چند بار رفت‌وآمد، باغ برای خواهرم خریداری شد. مدتی قبل از خریدن باغ، شایعه گم‌شدن محسن پیچیده بود. پدرمواد این پسرچه به پلیس خبر داده بودند و تلاش‌ها برای اینکه بتوانند محسن را پیدا کنند، به جایی نرسیده بود تا اینکه خواهرم باغ را خرید و هنگامی که داشتند آنجا را شخم می‌زدند، جسد بیرون آمد. اولین کاری که کردیم این بود که موضوع را به پلیس گزارش دادیم. هیچ‌کدام از ما فکر نمی‌کردیم بهرام این کار را کرده باشد چون هیچ مشکل و دشمنی‌ای با خانواده محسن نداشتیم بااین‌حال، از ما بازجویی کردند که این بازجویی‌ها منجر به بازداشت بهرام شد».

بهرام هرگز آن روز را فراموش نمی‌کند. او که حالا ۲۵ساله است، می‌گوید: «من و محسن می‌دانستیم آن باغ متروکه است و به همین دلیل آنجا قرار گذاشتیم. بعد از آن وقتی به باغ رفتیم، من از ترس ضربه‌ای به او زدم. رابطه من و محسن خیلی صمیمی بود و من مادر او را خاله صدا می‌زدم. با هم مدرسه می‌رفتم و با هم برمی‌گشتیم هیچ دلخوری‌ای نیز از هم نداشتیم. روزی که خواهرم باغ را خریداری کرد، می‌دانستم دیر یا زود جسد بیرون خواهد آمد. خودم هم عذاب وجدان شدیدی داشتم و می‌خواستم هرطوری شده جنازه پیدا شود. حال‌روزم مادر محسن را که می‌دیدم، دگرگون می‌شدم و دلم می‌خواست همه چیز به پایان برسد. اما جرئت بیان‌کردن اتفاق را نداشتم. حتی خودم هم برای شخص‌زدن آن باغ به کمک خواهرم رفتم. می‌توانستم از محل دفن جسد بگذرم و همه‌چیز تمام شود، اما خودم این کار را نکردم آنجا را هم شخم زدم و کندم و بعد هم به خواهرم گفتم جسدی اینجاست. سپس موضوع را به پلیس گزارش دادم. وضعیت روحی‌ام خیلی بد بود. اول پلیس به من و خانواده‌ام شک نکرد و از همه بازجویی می‌کرد اما وقتی از من سؤال می‌پرسیدند، می‌ترسیدم و دروغ می‌گفتم. همین دروغ‌ها هم مرا به‌دام انداخت و بعد از مدتی دستور بازداشتم صادر شد. بعد هم در بازجویی‌ها به قتل اعتراف کردم». بهرام هیچ‌وقت نگفت چرا دست به قتل محسن زده است. او یک‌بار ادعا کرد محسن قصد داشت به او تعرض کند و همین هم انگیزه‌ای برای قتل او شد. متهم یک‌بار دیگر اعتراف کرد قصدش انتقام‌گرفتن از خانواده محسن بود، چراکه آنها را مسئول خودکشی یکی از خواهرانش می‌دانست.

برادر بهرام می‌گوید: «بهرام با اینکه قتل را قبول دارد، اما هر‌بار انگیزه‌ای تازه درباره قتل می‌گوید. حتی چند بار به دیدنش رفتم و از او خواستیم واقعیت را بگویم تا شاید بتوانیم اولیای‌دم را راضی کنیم گذشت کنند. اما هیچ‌وقت حاضر نشد این کار را بکند. او یک‌بار مدعی شد خانواده مقتول را عامل اصلی خودکشی خواهرم می‌دانست اما چنین چیزی نبود و این مسئله ربطی به خانواده محسن نداشت».

این مرد درباره خودکشی خواهر کوچکش می‌گوید: «یک سال قبل از این ماجرا خواهرم خودکشی کرد». او مدتی بود با جوانی نامزد کرده بود ولی با هم اختلاف داشتند علت این اختلافات هم حرف‌هایی بود که برخی افراد در مورد خواهر من به خانواده نامزدش گفته بودند. خواهرم مرتب سر این مسئله درگیری داشت. از طرفی نامزدش می‌گفت حاضر نیست او را ترک کند به همین دلیل هر دو تصمیم گرفتند خودکشی کنند. ما از این موضوع خبر نداشتیم تا اینکه خواهرم و نامزدش را در حالی که هر دو بی‌هوش بودند در خانه پیدا کردیم و بلافاصله به بیمارستان رساندیم در آنجا متوجه شدیم هر دو قرص